

# تدبیر در قرآن

در ایام خجسته ماه شعبان ۱۴۱۶ هجری، در مدینه منوره به آشنایی یکی از دوستان، فردی از طلاب اهل سنت مدارس علمیه مدینه به دیدنم آمد؛ او اهل ترکیه بود و می گفت بیش از پنج سال است در مدینه به تحصیل علوم دینی اهل سنت اشتغال دارد، و به نظر می رسید جوانی فاضل و جویای حقیقت است. به هر حال در مذاکرات مذهبی که فیما بین تقریر یافت، عمده سخن بر سر آن بود که آیا از خود قرآن کریم می توانیم شاهد روشنی بر حقایق مذهب اهل بیت (علیهم السلام) و معرفی عنرت و تمایز عنرت معصوم از سایر افراد قریش و بنی هاشم آرایه دهیم؟ و نیز در مورد سایر اصحاب که اهل سنت به عدالت همه آنان قائلند و پیروی از هر یک را مایه فوز و فلاح می دانند، و به آیاتی از قرآن بر حرمت و ارجمندی همه اصحاب استشهاد می کنند، چه پاسخی داریم؟

آنچه در این مقال می خوانید تقریر آن مذاکره است که پس از بازگشت به وطن، به صورتی مستقل تدوین نمودم؛ امید آنکه برای برادران ایمانی و به ویژه جوانان برومند مفید و راهگشا و ثمربخش باشد.

ربیع الاول ۱۴۱۷ - تابستان ۱۳۷۵  
ابوالفضل موسوی گرمارودی

## بخش اول: تدبیر

بنا به تعلیم خود قرآن  
«ظالم» بر هر کسی که  
مر تکب هر نوع معصیت و  
گناهی شود اطلاق می شود  
زیرا گناهان یا ستم به  
دیگران یا  
ستم بخود است

«کتاب انزلناه مبارکاً لیدبروا آیاته و لیتذکرُوا لولوالکباب»  
کتابی خجسته بر نو درو فرستاده ایم تا در آیات آن بیندیشند و خردمندان دریابند و پند گیرند.  
به آن خدای متعال، سرچشمه همه تعالیم و معارف اسلامی، در همه ابعاد، کلام جاودان الهی، یعنی آیات ارجمند قرآن کریم است؛ هیچ مسلمانی نمی تواند و معذور نیست که در آموزش و پذیرش اصول اعتقادات و فروع معارف و احکام از تعالیم کتاب مکرم الهی صرف نظر یا سرپیچی کند؛ کتابی گرامی و محترم: «آیه لقرآن کریم ۲».  
که همه امور دین و دنیای مومنان در آن بیان شده:  
«و نزلنا علیک الكتاب نبیاناً لکل شیء ۳».  
و هیچ چیز در آن فروگذار نشده است:  
«ما فرطنا فی الكتاب من شیء ۴».  
کتابی که توسط فرشتهای گرامی و محترم به پیامبر (ع) وحی و فروخوانده شده است:

«آیه لقول رسول کریم ۵».  
فرشتهای گرامی و نیرومند که نزد پروردگار عرش، صاحب مقام و مقرب است:  
«آیه لقول رسول کریم، ذی قوه عند دی العرش مکین ۶».  
فرشتهای که در آن جایگاه آسمانی و عرش، فرامانروا و معتمد و امین است:  
«مطاع ثم امین ۷».  
کتابی که از جنس سخن آدمیان، و ساخته شاعران، و بر بافته کاهنان نیست:  
«و ما هو بقول شاعر... و لا بقول کاهن ۸».

کلامی که پند و یادآوری و تذکر است:  
«لها تذکره، فمن شاء ذکره ۹».  
و در صحیفههایی ارجمند و والا و پاک و مطهر، و به دست فرشتگانی محترم و گرامی و نیکوکار فرستاده شده است:  
«فی صحف مکرمة، مرفوعة مطهرة، بأیدی سفرة، کرام بررة ۱۰».  
کلامی که گفتاری شیطانی نیست:  
«و ما هو بقول شیطان رجیم ۱۱».  
و از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است:  
«تنزیل من رب العالمین ۱۲».  
و ذکری برای همه جهانیان است:  
«ان هو الا ذکر للعالمین ۱۳».  
کتابی با مجد و عظمت:  
«قی، و القرآن المجید ۱۴»، «و القرآن العظیم ۱۵».  
که در لوحی آسمانی حفظ و نگهداری می شود:  
«بل هو قرآن مجید فی نوح محفوظ ۱۶».  
کتابی که به هر چه درست تر است هدایت می فرماید:  
«ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم ۱۷».  
کلامی که برای مومنان حاوی شفا و رحمت است:  
«و تنزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین ۱۸».  
کلامی که اگر بر کوهی نازل می شد کوه از تاثیر آن خشوع و خاکسبزی می کرد و از بیم خدا متلاشی می شد:  
«و انزلنا هذا القرآن علی جیل لرأیته خاشعاً متصدعاً من خشية الله ۱۹».

کلامی روشن و آشکار و بیانگر:

«تلك آیات الكتاب المبین ۲۰».

«تلك آیات الكتاب و قرآن مبین ۲۱».

«تلك آیات الكتاب المبین ۲۲».

«تلك آیات القرآن و کتاب مبین ۲۳».

«تلك آیات الكتاب المبین ۲۴».

کلامی که «ذکر» است، و موجب یادآوری و توجه و بند و تذکر است:

«ص و القرآن ذی الذکر ۲۵».

«أنا نحن نزلنا الذکر و أنا له لحافظون ۲۶».

«إن هو إلا ذکر و قرآن مبین ۲۷».

«و هذا ذکر مبارک انزلناه... ۲۸».

«و انزلنا فیها آیات بینات لعلکم تذکرون ۲۹».

کلامی که «نور» است؛ نوری خدایی و آسمانی:

«قد جئکم من الله نور و کتاب مبین ۳۰».

«فامتوا بالله و رسوله و النور الذی انزلنا... ۳۱».

کلامی که «برهان» است؛ برهانی الهی؛ (و برهان در لغت یعنی دلیل، بیان

حجت، دلیل موکد، دلیلی که همواره صادق است):

«یا ایها الناس قد جئکم برهان من ربکم و انزلنا لیکم نوراً مبیناً ۳۲».

و آنان که از این نور و برهان تبعیت و پیروی کنند رستگارند:

«فالدین امنوا به و عزروه و نصروه و اتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم

المفلحون ۳۳».

کتابی که حاوی گفتاری فیصله‌دهنده و حکمی قطعی است، و بیهوده و

هزل در آن نیست:

«إنه لقول فصل، و ما هو بالهزل ۳۴».

کتابی که خدای متعال فرو فرستاده است تا چراغ خرد را برافروزند و عقل

و اندیشه خود را در تعالیم آن بکار گیرند و در آیات آن تعقل و تدبر کنند:

«أنا انزلناه قرآناً عربیاً لعلکم تعقلون ۳۵».

«أنا جعلناه قرآناً عربیاً لعلکم تعقلون ۳۶».

«کذلک بین الله لکم آیات لعلکم تعقلون ۳۷».

اصولاً قرآن کریم بر تعقل و خردورزی اصرار دارد و بر بی‌خردی و دقت

و تأمل نکردن و درک و شعور انسانی را عاقل نهادن به سختی می‌تازد:

«إن فی ذلک لآیات لقوم یعقلون ۳۸».

«لقد انزلنا لیکم کتاباً فیه ذکرکم أفلا تعقلون ۳۹».

«و تلک الأمثال نضربها للناس و ما یعقلها إلا العالمون ۴۰».

«و لقد اضلّ منکم جیلاً کثیراً أفلم تکنونوا تعقلون ۴۱».

«و یجعل الرجس علی الذین لا یعقلون ۴۲».

«إن شرّ النّوآب عند الله الصّمّ الیکم الذین لا یعقلون ۴۳».

و برای فکر و اندیشه ارزش بسیار قایل است و به اندیشیدن در کلام الهی فرمان

می‌دهد:

«و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل انهم و لعلهم یتفکرون ۴۴».

«کذلک نفضّل الآیات لقوم یتفکرون ۴۵».

«لؤلؤم یتفکروا فی أنفسهم... ۴۶».

«لن نقوموا لله منی و فرادی ثمّ تفکروا... ۴۷».

«و تلک الأمثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون ۴۸».

مجموعاً در قرآن کریم قریب به هفتاد مورد از تعقل و تفکر سخن رفته، و به

خردورزی و اندیشیدن امر و تشویق شده، و از بی‌عقلی و نیندیشیدن، نهی و نکوهش

فرموده است، و سرانجام آنکه صریحاً به تدبر و دقت و تأمل در تعالیم و مفاهیم قرآن

فرمان داده است:

«أفلا یتدبرون ۴۹ القرآن أم علی قلوب أقفالها ۵۰».

می‌فرماید: آیا در قرآن نمی‌اندیشید، آیا در قرآن دقت و تأمل نمی‌کنند،

آیا نمی‌ستجند و عور و بررسی نمی‌کنند تا حقایق تعالیم قرآن را دریابند؟

پس مسلمانان مأمور به تفکر و اندیشیدن در قرآنند، مأمور به خردورزی و

مکار گرفتن، عقلمند، مأمور به تفکر در معارف دینند:

«کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبروا آیاته و لیتذکر اولوالالباب ۵۱».

کتابی خجسته بر نو فرو فرستاده‌ایم تا در آیات آن بیندیشند و خردمندان

دریابند و پند گیرند».

اینک می‌گوییم:

جمهور مسلمانان در اصولی چون ایمان به خدای واحد علیم قدیر، و پذیرش

رسالت پیامبر گرامی اسلام (ص) و رسالت پیامبران گذشته و اذعان به معاد و جهان

آخرت، و پذیرش کتاب آسمانی قرآن، و ایمان به جهان غیب و فرشتگان، و توجه به

قبله اسلام کعبه معظمه؛ با هم بالنسبه مشترکند، و در اصول، تباین و اختلاف عمده

در مورد اصل امامت و خلافت و ولایت پس از پیامبر (ص) است که همواره اختلافی

بسیار عمیق و چشمگیر و موجب جدایی و تفرقه و تقابل بوده است، و اگر در فروع و

شاخه‌های دیگری هم تباین و اختلافی داشته باشند در واقع می‌تواند به همین اصل

برگردد که مثلاً اهل تسنن به پیروی از برخی خلفا و اصحاب «صنعة» حج و نکاح را

ملفی می‌دانند و شیعه امامیه به پیروی از اهل بیت (علیهم السلام) آن را اثبات

می‌کند. و همینطور در مورد خمس، و اوقات نماز، و اجزاء اذان، و فروع ارث و موارد

دیگری که اصل ولایت و امامت را به شیوه اهل تسنن پذیرفته باشند از فقه آنان و

نظرات خلفا و اصحاب پیروی می‌کنند، و اگر به شیوه شیعه امامیه معتقد باشند از فقه

اهل بیت (علیهم السلام) تبعیت می‌نمایند.

اینک بیابیم و در قرآن «تدبر» کنیم، و در مورد این اصل اساسی و بزرگ که عمده

مجادلات فرق مختلف اسلام به آن بازمی‌گردد از قرآن و تعالیم آن فحص و جستجو

کنیم و ببینیم آیا قرآن ما را به کدام سو رهنمون می‌شود.

بایسته است که عقل را بکار گیریم و درست بیندیشیم، و در مورد این مساله

و معضله اصلی و بزرگ اسلام و مسلمین با چراغ خرد رهجویی کنیم، و برای

دریافت حقیقت با بی‌نظری در قرآن تدبر نماییم، و ذهن را از صبه و رنگی که احیاناً

در طول قرون و تحت سیطره حکومت‌های خودکامه بر فکرهای و اندیشه‌هایی و

فرهنگ‌هایی و کتاب‌هایی چیره شده است رها بداریم؛ و ببینیم و دریابیم:

آیا در اسلام اصل حکومت و ریاست بر مردم و پیشوایی و امامت بر

مسلمین به خود مردم واگذار شده و خدا و قرآن در آن دخالت و درباره آن نظر

خاصی ندارند؟! برای تمهید مطلب در آغاز به نکات ذیل از قرآن توجه می‌دهیم:

مقدمه اول:

می‌بینیم در قرآن کریم می‌فرماید:

«أنتی جاعل فی الأرض خلیفه . من در زمین جانشینی می‌گمارم ۵۲».

و این خلیفه چنان ارجمند و برخوردار از روح الهی و علم و قدرت ماورایی

است که خدای متعال همه فرشتگان را به سجده او فرمان می‌دهد، و از سوی

خدا علوم و کمالاتی دارد که حتی فرشتگان از آن آگاه نیستند.

«فأذا سوبّته و نفخت فیه من روحی فبقوله ساجدین ۵۳» و «علّم آدم

الأسماء کلّها ثمّ عرضهم علی الملائکه... قال یا آدم أتبئهم باسمائهم... ۵۴».

و به داود (ع) می‌فرماید:

«یا داود انا جعلناک خلیفه فی الأرض فاحکم بین الناس بالحق . ای داود ما تو

را در زمین خلیفه قرار دادیم پس میان مردم به حق و درستی حکم کن ۵۵».

و در مورد طالوت (ع) می‌فرماید:

«ذ قالوا لنبی لهم ابعث لنا ملکاً نقاتل فی سبیل الله ۵۶».

یعنی از پیامبرشان خواستند که پادشاه و فرمانروایی برای آنان تعیین کند تا به پیشوایی او با دشمنان

بجنگند و در راه خدا جهاد کنند، و پیامبرشان گفت: «إن الله قد بعث لکم طالوت

ملکاً ۵۷»؛ و به آنان نگفت خودتان از میان خود پادشاهی و فرمانروایی انتخاب کنید،

بلکه صریحاً فرموده است که خداوند طالوت را پادشاه شما قرار داده است؛ و آنان

اعتراض کردند و گفتند ما از او برای پادشاهی مناسبتر و سزاوارتریم «نبی یکون له

الملك علینا و نحن احقّ بالملک منه ۵۸»؛ و باز پیامبرشان فرمود: «إن الله اصطفی

علیکم و زاد بسطه فی العلم و الجسم و الله یؤتی ملکه من یشاء ۵۹. خدا او را بر شما

برگزیده و از حیث علم و اندام فزونی بخشیده و خداوند به هر کس خود بخواد

پادشاهی می‌دهد...».

و نیز در مورد حضرت داود (ع) می‌فرماید: داود در جهاد در راه خدا، جالوت را که

فرمانده و قهرمان کافران بود کشت و خداوند به او پادشاهی و حکمت و علم عطا کرد:

«و قتل داود جالوت و آتیه الله الملک و الحکمه و علمه مما یشاء ۶۰».

و در مورد حضرت ابراهیم (ع) می‌فرماید: پس از آزمایش‌هایی، خداوند او را به مقام

امامت و پیشوایی مردم منصوب فرمود، و ابراهیم (ع) از خداوند درخواست کرد که این

بیابیم و در قرآن «تدبر» کنیم،  
و در مورد این اصل اساسی و  
بزرگ که عمده مجادلات  
فرق مختلف اسلام به آن  
بازمی‌گردد از قرآن و تعالیم  
آن فحص و جستجو کنیم و  
ببینیم آیا قرآن ما را به  
کدام سو رهنمون می‌شود



یکی از تعالیم بزرگ و قطعی و صریحی که از مواضع گوناگون قرآن بدست می‌آید این است که: «پیامبران در برابر تبلیغ رسالت و آموزش و هدایت مردم از کسی اجر و مزد نخواسته‌اند و همواره بر این مساله اساسی تاکید ورزیده‌اند که از کسی مزد و پاداش نمی‌خواهند و مزد و پاداش آنان فقط با خدای متعال است»

می‌گوییم: یکی از تعالیم بزرگ و قطعی و صریحی که از مواضع گوناگون قرآن بدست می‌آید این است که: «پیامبران در برابر تبلیغ رسالت و آموزش و هدایت مردم از کسی اجر و مزد نخواسته‌اند و همواره بر این مساله اساسی تاکید ورزیده‌اند که از کسی مزد و پاداش نمی‌خواهند و مزد و پاداش آنان فقط با خدای متعال است».

در سوره مبارکه هود می‌خوانیم که نوح (ع) به قوم خویش فرمود: «و یا قوم لا اسئلكم علیه مالاً ان اجری الا علی الله... ای قوم، من از شما در ازای تبلیغ دین و هدایت مالی نمی‌خواهم، اجر و پاداش من فقط به عهده خداست».

و در سوره «یونس» می‌یابیم که نوح (ع) می‌فرماید: «فان تولیتهم فما سألتکم من اجر ان اجری الا علی الله و امرت ان اکون من المسلمین. اگر از هدایت سربرمی‌تابند من از شما مزدی نخواسته‌ام، مزد و پاداش من فقط برعهده خداست...».

و هود (ع) نیز به قوم خویش می‌فرماید: «یا قوم لا اسئلكم علیه اجر ان اجری الا علی الذی فطرنی. ای قوم، در برابر رسالت و هدایت از شما مزدی نمی‌خواهم، مزد من فقط برعهده آفریدگار من است».

و در سوره شعراء می‌یابیم که نوح و هود و صالح و لوط و شعیب (علیهم السلام) هر یک به قوم خویش می‌گویند:

«و ما اسئلكم علیه من لجر ان اجری الا علی رب العالمین. در برابر رسالت و هدایت هیچ مزدی از شما نمی‌خواهم، مزد من فقط با پروردگار جهان است».

و در سوره «یس» می‌یابیم که آن مومن در برابر تبلیغ رسولان سه‌گانه و انکار مردم انطاکیه به قوم خود می‌گوید:

«یا قوم اتبعوا المرسلین، اتبعوا من لا یسئلكم اجرا و هم مهتدون. از این رسولان پیروی کنید، از این افرادی که از شما مزدی نمی‌خواهند و هدایت یافته‌اند پیروی کنید».

و در سوره «ص» می‌یابیم که خدای متعال به پیامبر اسلام (ص) نیز می‌فرماید: «قل ما اسئلكم علیه من اجر و ما انا من المتکلفین. بگو در برابر ابلاغ رسالت و نعمت هدایت از شما هیچ‌گونه مزد و پاداش (مادی و دنیوی) نمی‌خواهم و من تظاهر نمی‌کنم و چیزی را به خود نمی‌بندم».

و در سوره «یوسف» می‌یابیم که به پیامبر (ص) می‌فرماید: «و ما نسئلكم علیه من لجر ان هو الا ذکر للعالمین. تو از ایشان در برابر تبلیغ رسالت و نعمت هدایت هیچ مزدی نمی‌خواهی، و آن رسالت و هدایت، یادآوری و تذکری برای همه جهانیان است».

و در سوره «انعام» نیز می‌یابیم که به پیامبر (ص) می‌فرماید: «قل لا اسئلكم علیه اجر ان هو الا ذکر للعالمین. بگو در برابر آن از شما مزدی نمی‌خواهم، آن تذکری برای همه جهانیان است».

و در سوره «طور» و سوره «قلم» می‌یابیم که خداوند به پیامبر (ص) بصورت استغهام انکاری می‌فرماید:

موهبت در نسل او نیز باشد، و خدای متعال پذیرفت؛ جز آنکه فرمود این پیمان من شامل افرادی از نسل تو که مرتکب معصیت و گناه شوند نمی‌شود؛ و این خود از براین عصمت ائمه است؛ و امام و پیشوای مردم باید مانند پیامبران، معصوم از خطا و گناه باشد، و بدیهی است چنین امامی باید با انتصاب از سوی خدا تعیین شود نه با انتخاب از جانب مردم، و این موهبتی است که فقط خدا می‌تواند به کسی عطا کند و با انتخاب مردم کسی وجد این موهبت نمی‌شود.

«و اذ لبثت ابراهیم ربه بلکلمات فاثمهن قال انی جاعلک للناس اماماً قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین. و آنگاه که پروردگار ابراهیم را به کلماتی آزمود و او آنها را به پایان برد فرمود من تو را پیشوای امام مردم قرار می‌دهم، ابراهیم گفت و از فرزندانم نیز، خدا فرمود پیمان من شامل ستمکاران نمی‌شود».

می‌دانیم که بنا به تعلیم خود قرآن «ظالم» بر هر کسی که مرتکب هر نوع معصیت و گناهی شود تلاق می‌شود زیرا گناهان یا ستم به دیگران یا ستم بخود است و در آیات بسیار از کسانی که گناه و معصیتی کنند به عنوان فردی که بخود ستم کرده یاد شده است:

«و من ینعد حدود الله قد ظلم نفسه. هر کس از حدودی که خدا معین فرموده تجاوز کند بر خود ظلم و ستم کرده است».

«و من ینعد حدود الله فاولئک هم الظالمون. آنانکه از حدودی که خدا تعیین فرموده تجاوز کنند ظالم و ستمکارند».

«و من اظلم ممن ذکر بآیات ربه فاعرض عنها. چه کسی از آنکه آیات پروردگارش به او یادآوری شود و او از آنها روی برتابد ستمکارتر است».

«یا بنی لا تشرک بالله ان الشرک لظلم عظیم. پسرم به خدا شرک موزر که شرک ظلمی بزرگ است».

از این آیات (و از آیات بسیار دیگر که برای اجتناب از تطویل نقل نمی‌کنیم) به روشنی دانسته می‌شود که از نظر قرآن «ظالم و ستمکار» نه تنها کسانی هستند که به دیگران ستمی کنند بلکه هر کس که به هرگونه از فرمانهای الهی سرپیچد و مرتکب معصیت و گناهی شود «ظالم» محسوب می‌شود؛ بنابراین در مورد امامت نسل و ذریه ابراهیم (ع) آیه: «لا ینال عهدی الظالمین» یعنی هر کسی که مرتکب گناهی بشود شایسته امامت نیست و این پیمان الهی که امامت را در ذریه ابراهیم استمرار بخشیده است شامل او نمی‌شود، و به عبارت دیگر باید «امام» معصوم و میری از هر خطا و گناهی باشد.

مقدمه دوم:

اینک برای شناخت «اهل بیت» به قرآن مراجعه می‌کنیم؛ و به تدبیر در تعلیم این کتاب کریم می‌نشینیم تا به نقش عزت پیامبر «صلوات الله علیه» که آن گرامی به عنوان یکی از دو «نقل» و به عنوان قرین قرآن، به امت معرفی فرمود و به تبعیت و پیروی و اطاعت از آنان فرمان داد، بیشتر پی ببریم و به این عنصر اساسی هدایت آسانتر دست یابیم و به ایمان و یقینی برتر نایل آییم.

«لم نستلهم اجرا فهم من مغرم متقلون. آیا از ایشان مزدی می‌خواهی که بدهی و هزینه‌ی بر آنان سنگینی کند؟» (۱۷۳).

با تدبیر و اندیشه در این آیات صریح، درمی‌یابیم که سنت الهی و سیره همه پیامبران آن است که در برابر ابلاغ رسالت و در ازای هدایت مردم، هیچ مال و مزد و پاداشی از کسی نخوسته و نمی‌خواهند و پیامبر (ص) نیز از جانب خدای متعال مأمور بوده است که این ویژگی را به مردم ابلاغ کند، و قرآن صریحاً این مال و مزد و منفعت‌خواهی را نهی و هم از پیامبر مکرم اسلام (ص) نفی می‌فرماید: اینک جای «تدبر» و تعقلی ظریف و برتر است که چرا با این مخالفت اکید خدا و پیامبران و پیامبر عزیز اسلام (ص) از درخواست اجر و مزد مالی و مادی و منافع شخصی، در سوره شوری خدانود به پیامبر (ص) فرمان می‌دهد که «اجر و مزد خاصی» را از مردم مطالبه نکند!:

«قل لا استلکم علیه اجر الا الموده فی القربی، و من یقترب حسنة نزد له فیها حسناً ان الله غفور شکور. بگو در برابر آن مزدی از شما نمی‌خواهم جز دوستداری و مودت در مورد خویشان و بستگان، و هر کس کسب نیکویی کند برایش در آن نیکویی می‌افزاییم که خدانود بسیار آموزنده و سپاسگزار است» (۷۵).

براستی جای تفکر و تعقل است: این دوستداری و مودت خویشان پیامبر «صلوات الله علیه» چه جایگاهی در متن دین دارد که خدای متعال در قرآن کریم به آخرین و برترین پیام‌آوران خویش چنین به مطالبه آن امر می‌کند این بستگان پیامبر «صلوات الله علیه» مگر چه کسانی، و مودت و دوستی آنان مگر چه تأثیری در دین و سعادت امت دارد که خدای جهان با آن همه نهی و نفی از مزدخواهی در رسالت پیامبران، اینکه این مودت را از همه مخاطبان دین و رهروان آیین خود می‌خواهد؟

مصدق قریبی: برای «تدبر» بیشتر در این تعلیم بزرگ، نخست بنگریم «خویشان و بستگان» مورد نظر این آیه کدامند؟

آیا کسی می‌تواند بگوید همه خویشان و بستگان پیامبر (ص) مورد نظر این آیه است و مودت و محبت همه آنان بر مسلمان فریضه است؟

با تدبیر در قرآن کریم درمی‌یابیم که قطعاً چنین نیست؛ زیرا در سوره «حسد» می‌یابیم که خدای متعال یکی از بستگان نزدیک پیامبر یعنی عمومی او «پولهب» را مورد لعن و نفرین قرار داده و می‌فرماید: «تبت یبا ای لب و تبت ما اغنی عنه ماله و ما کسب سیصلی ناراً ذت لب» بریده باد دو دست ابولهب و بریده باد مال و ثروتش او را نجات نمی‌دهد، بزودی در آتش سوزن دوزخ فرومی‌افتد (۷۶)!!

عقل سلیم بی‌تردید حکم می‌کند خدای متعال محال است به مودت و محبت چنین فردی فرمان دهد، بنابراین «قربی» تخصیص می‌خورد و قطعاً همه «قربی» منظور نیست.

اینک در مورد برخی دیگر از بستگان به بررسی بنشینیم: می‌دانیم که «عباس بن عبدالمطلب» عمومی دیگر پیامبر و نیز «عقیل بن ابیطالب» عموزاده آن گرامی پس از هجرت مسلمانان و پیامبر (ص) به مدینه، در مکه ماندند و حتی در جنگ بدر هرچند با بی‌میلی و کراهت و بنا به امر سران قریش همراه مسلمانان اسیر شدند و همراه سایر اسرای جنگی پس از دادن فدیبه آزاد شدند و در پایان دوره اسارت، اسلام را پذیرفته و به جرگه مسلمین پیوستند؛ جنگ بدر در سال دوم هجری واقع شده یعنی تقریباً ۱۵ سال پس از بعثت پیامبر (ص) و نزول قرآن؛ بنابراین این دو خویش و وابسته نزدیک پیامبر (ص) که یکی عمو و دیگری عموزاده اوست تا ۱۵ سال پس از نزول قرآن هنوز رسماً به اسلام نگرویده بوده‌اند، و می‌دانیم که از ۱۱۴ سوره قرآن حدود ۹۰ سوره آن در مکه و قبل از هجرت پیامبر (ص) به مدینه نازل شده است؛ بنابراین اگر تدبیر کنیم عقل به ما می‌گوید که افرادی نظیر «عباس بن عبدالمطلب» و «عقیل بن ابیطالب» که ۱۵ سال پس از نزول قرآن و نزول قریب به ۹۰ سوره آن به اسلام و قرآن نگرویده و در رمره مومنان بوده‌اند ممکن نیست منظور آیه مربوط باشند و خدای متعال به مودت آنان به عنوان مرد رسالت فرمان نمی‌دهد.

بنابراین باز نتیجه می‌گیریم که آیه مربوط شامل همه قریبی نیست؛ و با دقت و تدبیر بیشتر درمی‌یابیم برخی از سایر بستگان سببی و سببی و تعدادی از همسران پیامبر (ص) نیز همین وضعیت را داشته‌اند و مشمول و منظور اصلی آیه «مودت قریبی» نیستند؛ مثلاً با تدبیر در سوره مبارکه «تحریم» می‌یابیم که خدای متعال در آیه اول این سوره برخی از همسران پیامبر (ص) را به جهت ناسازگاری و در فشار قرار دادن

پیامبر (ص) سرزنش می‌کند:

«یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله تبتی مرضات ازواجک والله غفور رحیم. ای پیامبر چرا آنچه خدا بر تو حلال ساخته برای رضایت خاطر زنان بر خود حرام می‌کنی و خدا آموزنده مهربان است» (۷۷).

لحن این آیه مبارکه لحن عتاب است و در پایان آن نیز از آموزش خدا گفته است، بنابراین، مودت این زنان که نامین رضایت خاطرشان برای خود پیامبر نیز مروج است نمی‌تواند فریضه بر است و مزد رسالت باشد؛ به ویژه که در ادامه همین سوره می‌یابیم اقلاد تو تن از این همسران عییشه و حفصه چنانکه در تواریخ و تفاسیر آمده است، به مخالفت و مقابله با خدا و رسول (ص) نامبردار شده و به شدت مورد نکوهش قرار گرفته‌اند تا آنجا که خدانود در مقابله با آنان، پشتیبانی و حمایت خود و جبرئیل (ع) و صالح المؤمنین و فرشتگان را نسبت به پیامبر (ص) اظهار داشته و حتی از طلاق آن همسران سخن به میان آورده است:

«و از اسر النبی الی بعض ازواجه حدیثاً فلما تبات به و اظهره الله علیه عرف بعضه و اعرض عن بعض فلما تباها به قالت من انبأک هذا قال تباکی العظیم الخبیر. ان توبا الی الله فقد صغت قلوبکما و ان تظاهرا علیه فان الله هو مولیه و جبریل و صالح المؤمنین و ملائکة بعد تلک ظهیر. عسی ربه ان طلقک ان یدله ازواجاً خیراً منکن... و آنگاه که پیامبر به یکی از همسرانش پنهانی موضوعی را گفت و آن زن (برخلاف میل پیامبر) آن مطلب پنهانی را به عییشه و دیگران خبر داد و خدا پیامبر را آگاه ساخت و پیامبر برخی را به آن زن اظهار کرد و از قسمتی صرفنظر کرد، وقتی پیامبر این کار خلاف آن زن را به او خبر داد گفت چه کسی تو را از این قضیه آگاه کرد پیامبر گفت خدای دانا و آگاه به من خبر داده است. اگر شما (دو زن، حفصه و عییشه) توبه هم بکنید همانا دلپایان بگشت و از حق منحرف گردید و اگر علیه پیامبر هم پشت می‌شوید خدانود پشتیبان اوست و جبریل و صالح مومنان و فرشتگان نیز پشتیبان اویند. شاید پروردگارش اگر طلاقان دهد همسرانی بهتر از شما به او عطا کند...» (۷۸).

با این ساقفه و سوابق؛ تفکر در حکمت و هدف آیه «مودت قریبی» مسلمانان خردمند را بر آن می‌درد که میان این مودت با دیانت و هدایت امت رابطهای قوی و ضروری را جستجو کنند؛ و عقل بطور قطعی حکم می‌کند که با آنچه برهیز و نهی از «اجر و مزد» در کار پیامبران و تصریحات مکرر به نهی و نفی آن در رسالت پیامبر اسلام (ص) که در بیش از چهارده موضع قرآن بر آن تصریح و تأکید شده است؛ مطالبه این «اجر خاص» یعنی مودت عنرت پیامبر «صلوات الله علیه» بی‌تردید باید در اصل دیانت و شریعت جایگاه خاصی داشته باشد؛ و نیز عقل حکم می‌کند که مصداق این «قربی» باید فرد یا افراد ویژه‌ای از بستگان پیامبر (ص) باشند که همانند خود پیامبر (ص) هم پاک و مطهر و معصوم باشند و هم وجودشان در امر دین و اسلام ضروری انکارناپذیر داشته باشد، و ما این موضوع و مصداق آن را از قرآن اثبات می‌کنیم؛ اما پیش از توضیح بیشتر در این مورد لازم است به این نکته توجه دهیم که: اگر کسی بگوید «مودت قریبی» شامل همه اقوام دور و نزدیک پیامبر (ص) با شرط ایمان می‌شود یعنی همه بستگانی که به اسلام گرویده باشند مشمول این مودت خواهند بود، می‌گوییم:

البته بر مسلمانان است که اگر این آیه هم در کار نبود خودشان به احترام پیامبر مکرم اسلام (ص) بستگان مومن او را محترم بدانند؛ اما منظور آیه قطعاً این نیست و پیامبر هرگز این را مطالبه نکرده و نمی‌کند و مطالبه چنین مودتی از جانب پیامبر (ص) دقیقاً برخلاف تعلیم قبلی قرآن خواهد بود که «اجر و مزد مادی در رسالت پیامبران» را نهی و نفی می‌کند، چرا که همه بستگان و بزرگی ارتباط با سرنوشته دینی و هدایت امت را ندارند که بگوییم مودت آنان از عناصر دین است و در هدایت خلق و حراست و پاسداری اسلام تأثیری چشمگیر دارد؛ بنابراین مطالبه این اجر از جانب پیامبر (ص) امری خصوصی، و مطالبه احترام به خویشان برای خوشایند خود میشود؛ و این دقیقاً همان مطالبه «مزد مادی» است. زیرا فرقی نمی‌کند که اجر و مزد مادی «مال» باشد یا «جاه و مقام و احترام» با منافع دیگر، و اگر پیامبران و پیامبر ما از کسی «اجر و مزدی مادی» نخواستند منظور آن است که منفعت شخصی و بهره دنیوی برای خود مطالعه نکرده‌اند و بدیهی است که «جاه و مقام و احترام» بهره‌ای بررگتر و برتر از «مال» است؛ پس قطعاً مطالبه این «اجر خاص» باید منفعت شخصی و بهره‌مندی دنیوی برای پیامبران و بستگان او نباشد، بلکه عصری از شریعت و به صلاح دین خدا و هدایت امت باشد، و سپس خدای را که ناید این نکته در خود قرآن کریم به صراحت آمده است:

اگر کسی بگوید «مودت قریبی» شامل همه اقوام دور و نزدیک پیامبر (ص) با شرط ایمان می‌شود یعنی همه بستگانی که به اسلام گرویده باشند مشمول این مودت خواهند بود، می‌گوییم: البته بر مسلمانان است که اگر این آیه هم در کار نبود خودشان به احترام پیامبر مکرم اسلام (ص) بستگان مومن او را محترم بدانند

**قرآنی که مخفی و مکتون و محفوظ است و در دسترس همگان نیست نمی تواند همین ظاهر قرآن مکتوب باشد که در دست مسلمین و حتی غیر مسلمین نیز قرار دارد**

دیدیم که در سوره «شوری» می فرماید:

«قُلْ لَا اسْتَلْجَمُ عَلَيْهٖ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبٰى . اٰی یٰمٰیمر به مردم بگو از شما در برابر رسالت اجر و مزدی نمی خواهم جز مودت و دوستداری در خویشان و بستگانم» (ص: ۷۹).

در سوره مبارکه «سبأ» آن را تبیین کرده می فرماید:

«قُلْ مَا سَأَلْتُمْ مِّنْ اَجْرٍ فَبِعِوْءِ لَکُمْ اِنْ اَجْرِیْ اِلَّا عَلٰی اللّٰهِ وَ هُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ شَهِید . اٰی یٰمٰیمر به مردم بگو اجر و مزدی که از شما مطالبه کردم برای خود شماست، اجر من فقط برعهده خدای متعال است و او بر همه امور ناظر و گواه است» (ص: ۸۰).

و بدین ترتیب روشن می شود که آن اجر و مزد موضوعی است که به نفع خود مردم می باشد و همانطور که گفتیم به مصلحت دین و ایمان و هدایت آنان است و بهره آن به خود مردم می رسد نه به پیامبر (ص). به همین جهت است که می بینیم در روایات متواتر از طریق فریقین - شیعه و سنی - نقل شده که پیامبر (ص) به کرات فرموده اند:

«لّٰی تَارِکٌ فِیْکُمْ التَّقْلِیْنِ کِتَابِ اللّٰهِ وَ عِتْرَتِیْ اَهْلِ بَیْتِیْ مَا اِنْ تَسَلَّکْتُمْ بِهَمَّا لَنْ تَضَلُّوْا اَبَدًا . من دو یادگار گرانباه در میان شما بازمی گذارم، کتاب خدا و اهل بیت را که اگر بدانها چنگ بزنید هرگز گمراه نمی شوید» (ص: ۸۱).

آری در آیه مزبور مودت آن خویش و وابسته پیامبر «صلوات الله علیهم» بر امت فرض شده که قرین قرآن می باشند و در هدایت و دیانت مردم همسنگ کتاب خدایتند و با تمسک و پیروی آنان امت از هر گمراهی مصون می مانند؛ و این ویژه افراد خاصی از بستگان پیامبر «صلوات الله علیهم» است که چنین شایستگی را داشته باشند و طبق پیمان خدا با ابراهیم (ع) باید چنین افرادی از خطا و گناه برکنار و معصوم باشند تا به امامت خلق گماشته شوند.

با تدبیری دیگر در قرآن کریم می بینیم که خداوند می فرماید:

«اللّٰهُ نَزَّلَ الْقُرْآنَ کرِیْمَ، فِی کِتَابٍ مَّکْتُوْبٍ لَا یَمَسُّهٗ اِلَّا الْمُطَهَّرُوْنَ تَنْزِیْلًا مِّنْ رَّبِّ الْعَالَمِیْنَ . همانا آن قرآن گرامی و محترمی است در کتابی مخفی و محفوظ که جز مطهران با آن تماس ندارند و از جانب پروردگار جهان فرو فرستاده شده است» (ص: ۸۲).

بنابراین قرآنی که مخفی و مکتون و محفوظ است و در دسترس همگان نیست نمی تواند همین ظاهر قرآن مکتوب باشد که در دست مسلمین و حتی غیر مسلمین نیز قرار دارد؛ و مسلمان و غیر و ترسا می توانند آن را نزد خود داشته باشند پس باید منظور، حقایق قرآن و درک و دریافت و آگاهی از تمام ظاهر و باطن و تنزیل و تأویلات و علوم ماورایی این کتاب آسمانی باشد که آن ویژه پیامبر مکرم اسلام (ص) و عترت معصومین او (علیهم السلام) است؛ زیرا در سوره احزاب می بینیم که «مطهران» همان اهل بیت و عترت پیامبرند:

«اِنَّمَا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلِ الْبَیْتِ وَ یَطَهِّرَکُمْ تَطْهِیْرًا . ۸۲ . همانا خداوند اراده فرموده است که هرگونه رجس و پلیدی را از شما اهل بیت پیامبر دور کند و در نهایت پاکیزگی شما را پاک و مطهر سازد».

در مفردات راغب ذیل ماده «رجس» می گوید: «رجس» بر چهار وجه است، از جهت طبع انسان، از جهت عقل، از جهت شرع، و از همه این جهات با هم؛ مثل «مردار» که طبع و عقل و شرع هر سه آن را در می کند.

و در مورد «اراده خدا» می گوید: «هر جا گفته شود (خدا اراده کرده است) معنایش آن است که خدا به وقوع امری یا عدم وقوع امری حکم می کند».

بنابراین معنای آیه تطهیر آن است که خدای متعال حکم کرده است که اهل بیت (علیهم السلام) از هرگونه رجس و پلیدی که منافی طبع یا عقل یا شرع باشد پاک باشند، و این همه ناپاکیها و معاصی و گناهان حتی از روی سهو و سیان و خطا را شامل می شود و همان «عصمت» است که شیعیان به حکم قرآن و سنت در مورد پیامبر و جانشینان معصوم او قائلند.

قبل و بعد از این فراز در مورد زوجات پیامبر (ص) است اما بی تردید این قسمت فقط مربوط به عترت معصوم پیامبر «صلوات الله علیهم» می باشد و لا غیر، زیرا:

اولاً: همه صمایر قبل و بعد این آیه در خطاب به زنان پیامبر و صمایر مونت است:

«یا نِسَا النَّبِیِّ لَسْنَ کَادِحَاتٍ مِّنَ النِّسَاءِ اِنَّ اَقْبَسَ فَلَاحِضَعْنَ بِالْقَوْلِ فِیْمَطْعَمَ لَذِیْ فِی قَلْبِہِ مَرَضٍ وَ فَلَیْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا . وَ قَرْنَ فِیْ بَیْتِکُمْ وَ لَا تَبْرَحْنَ بُرْجَ الْجَاهِلِیَةِ الْاُولٰی وَ اَقْبَسَ الصَّلٰوةَ وَ اَنْبِیْنَ الرُّکُوْعَ وَ اَطْعَمْنَ اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهٗ اِنَّمَا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلِ الْبَیْتِ وَ یَطَهِّرَکُمْ تَطْهِیْرًا . وَ اذْکُرْنَ مَا بَدِیْ فِیْ بَیْتِکُمْ مِّنْ اٰیَاتِ اللّٰهِ وَ الْحِکْمَةِ . ۸۴ .»

یعنی مجموعاً نوزده صمیر جمع مونت در رابطه با همسران پیامبر (ص) قبل

و بعد از فراز تطهیر اهل بیت بکار رفته و اگر مخاطب آیه تطهیر همان زوجات می بودند عدول از آن صمایر نامقبول می بود و می بایست ضمیر جمع مونت «عنکن» و «یطهرکن» بکار می رفت نه ضمیر جمع مذکر، و می دانیم که در بیت پیامبر (ص) هیچ اولاد ذکوری نیز (جز در قسمتی که فاطمه و شوهر و فرزندان او - صلوات الله علیهم - مقیم بوده اند) وجود نداشته است و مخاطب قبل و بعد آیه نیز فقط زوجات پیامبر (ص) می باشند بنابراین باید اندیشید که جمله تطهیر در این چرا متمایز است و به چه افرادی توجه دارد.

ثانیاً: نکته برتر آنکه مفهوم حقیقی تطهیر به آن گونه که این آیه با چند تاکید گویای آن است و آیات دیگر ویژگی های آن را تا حدودی روشن میسازد در زوجات پیامبر (ص) مصداق نمی یابند؛ یعنی عقل حکم می کند مطهرانی که حقایق و علوم قرآن مکتون را به صورت تام و کامل دریافت کردند و مصداق «الایمسه الا المطهرون» می باشند، و از هر رجس و پلیدی و گناهی برکنارند و مصداق: «و یطهرکم تطهیراً» هستند زوجات پیامبر (ص) نیستند چرا که هیچ عاقلی مدعی نشده است زوجات پیامبر از مقام علمی و معنوی فوق الذکر یعنی آگاهی از همه حقایق و علوم قرآن مکتون برخوردار بوده اند در حالیکه برخی از آنان زنان عامی ساده و بی سواد در سطح سایر مردم عادی عرب آن دوره بوده اند و هرگز خودشان نیز چنین ادعایی نداشتند. و نیز قبلاً بررسی کردیم که دو تن از این زوجات با فرمان خدا و رسول مخالفت ورزیده و مورد نکوهش و توبیخ خدا و رسول قرار گرفته اند، و بعد از پیامبر (ص) نیز می دانیم که «عایشه» با فرمان رسول خدا که به او فرموده بود: «مبانا آن زنی باشد که سگهای حوّل بر او بانگ زنند» و با فرمان خدا در قرآن کریم که قبل از همین آیه تطهیر به زوجات پیامبر (ص) فرموده است: «و قَرْنَ فِیْ بَیْتِکُمْ . در خانه هاتان بمانید» (ص: ۸۷) مخالفت کرده و از باتیان فتنه نبرد جمل گردید، و فضاخ دیگری که بر هیچ عاقل حقیقی که در تاریخ اسلام دقت کند پوشیده نیست.

بنابراین چنین فردی قطعاً مصداق آیه تطهیر نمی تواند باشد، و مضاف بر تصریحات قطعی پیامبر (ص) در موارد گوناگون که اهل بیت معصوم و مطهر او (صلی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام)) می باشند و مضاف بر دهها حدیث و روایت قطعی و متواتر فریقین - شیعه و سنی - در این مورد، ما می توانیم از خود قرآن کریم نیز دریابیم که «عترت خاص» پیامبر «صلوات الله علیهم» فقط و فقط همین بزرگواران یعنی «امیر مومنان علی و سیده بانوان فاطمه و سرور جوانان بهشتی حسن و حسین (علیهم السلام)) می باشند و لا غیر.

می گویم مضاف بر استفاده از آیاتی که گذشت و تدبیرهایی که صورت گرفته با تدبیری دیگر در قرآن کریم می بینیم:

خدای متعال در معارضه نصاری نجران با پیامبر (ص) و در پاسخ آنان در مورد حضرت عیسی (ع) فرمود:

«فِیْ مِثْلِ عِیْسٰی عِنْدَ اللّٰهِ کَمِثْلِ اٰدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تَرَابٍ . . . . . وَ وَضَعْتِ عِیْسٰی (که بدون پدر خلق شده) نزد خدا همانند وضعیت آدم است (که بدون پدر و مادر) او را از خاک آفرید» (ص: ۸۸).

اما مسیحیان نجران زیربار نرفتند و بر دیانت تثلیث و اعتقاد به الوهیت عیسی و مجادله خویش پای فشردند پس آیه ای دیگر بر پیامبر (ص) نازل شد و به مباحله با آنان فرمان داد:

«فَمَنْ حَاجَّکَ فِیْہِ مِنْۢ بَعْدِ مَا جَآئَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَمَالَوْا نَدْعُ اٰنْبَآثًا وَ اٰیٰتِنَاکُمْ وَ نَسَآئِنَا وَ نَسَآئِمَکُمْ وَ اَنْفُسَنَا وَ اَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللّٰهِ عَلٰی الْکٰذِبِیْنَ . بعد از آنچه از علم و آگاهی بر تو نازل شده است هر کس (در مورد عیسی) با تو مجادله کند بگو بیاید ما و شما پسرانمان و پسرانمان و دختران ما و دختران شما» (در مورد عیسی) ما و جانهای ما و جانهای شما را بیاوریم آنگاه دعا و درخواست کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان فرود آوریم» (ص: ۹۰).

داستان مباحله در تفاسیر، مشهور و مشروح است و هم اکنون نیز در مدینه طیبه در محلی که پیامبر همراه اهل بیت «صلوات الله علیهم» برای مباحله حضور یافتند مسجدی به نام «مسجد مباحله» دایر و معروف است، و همه می دانند و مفسرین و مورخینی که این موضوع را نوشته اند متفقند که پیامبر پس از نزول این آیه و قرار مباحله با مسیحیان، فقط «امیر مومنان علی» و «سیده بانوان فاطمه» و «دو سرور جوانان بهشتی حسن و حسین» (علیهم السلام) را همراه خود برای مباحله آورد و عیای مبارک خود را در محلی که اکنون مسجد مباحله است بر شاخه های درختجای که در آنجا بود گسترد و خود در سایه آن نشست و علی را پیش رو و فاطمه را پشت

سر و حسنین را در دو سوی خویش نشانند و به آنان فرمود هرگاه من دعایی کردم شما نیز آمین بگویید...

آری عترت خاص پیامبر «صلوات الله علیهم» این بزرگوارانند و آیه مباحله نیز دستور داده است که طرفین خانواده و عزیزترین افرادشان را حاضر کنند و پیداست که خانواده و عزیزترین افراد پیامبر (ص) همین‌ها بوده‌اند که در حدیث معروف کسا نیز پیامبر (ص) پس از گرد آوردن آنان در نعل کسای خود گفت: «بار خدایا ایشان اهل بیت منند...» و در احادیث متواتر دیگر نیز به هر مناسبتی پیامبر (ص) آنان را معرفی می‌فرمود و همواره بر امامت و خلافت و جانشینی امیر مومنان علی (ع) و فرزندان او تصریح و تاکید می‌ورزید که به برخی اشاره خواهیم کرد.

#### یاورقی:

۱. سوره ص، آیه ۲۹.
۲. سوره واقعه، آیه ۷۷.
۳. سوره نحل، آیه ۸۹.
۴. سوره انفاج، آیه ۲۸.
۵. سوره حاقه، آیه ۴۰.
۶. سوره تکویر، آیه ۱۹.
۷. سوره تکویر، آیه‌های ۲۰.
۸. سوره حاقه، آیه‌های ۴۰ و ۴۱.
۹. سوره عبس، آیه‌های ۱۰-۱۱.
۱۰. سوره عبس، آیه‌های ۱۲-۱۵.
۱۱. سوره تکویر، آیه ۲۴.
۱۲. سوره واقعه، آیه ۸۰ سوره حاقه، آیه ۴۳.
۱۳. سوره تکویر، آیه ۲۶.
۱۴. سوره ق، آیه ۱.
۱۵. سوره حجر، آیه ۸۷.
۱۶. سوره بروج، آیه ۲۰.
۱۷. سوره اسراء، آیه ۹.
۱۸. سوره اسراء، آیه ۸۲.
۱۹. سوره حشر، آیه ۲۱.
۲۰. سوره یوسف، آیه ۱.
۲۱. سوره حجر، آیه ۱.
۲۲. سوره شعراء، آیه ۲.
۲۳. سوره نمل، آیه ۱.
۲۴. سوره قصص، آیه ۲.
۲۵. سوره ص، آیه ۱.
۲۶. سوره حجر، آیه ۹.
۲۷. سوره یس، آیه ۶۹.
۲۸. سوره تین، آیه ۵۰.
۲۹. سوره نور، آیه ۱.
۳۰. سوره مائده، آیه ۱۵.
۳۱. سوره نغاب، آیه ۸.
۳۲. سوره نساء، آیه ۱۷۲.
۳۳. سوره اعراف، آیه ۱۵۷.
۳۴. سوره طارق، آیه ۱۳.
۳۵. سوره یوسف، آیه ۲.
۳۶. سوره زحرف، آیه ۳.
۳۷. سوره بقره، آیه ۲۴۲.
۳۸. سوره رعد، آیه ۴.
۳۹. سوره تین، آیه ۱۰.
۴۰. سوره عنکبوت، آیه ۴۳.
۴۱. سوره یس، آیه ۶۲.
۴۲. سوره یونس، آیه ۴۲.
۴۳. سوره انفال، آیه ۲۲.

۴۴. سوره نحل، آیه ۴۴.
۴۵. سوره یونس، آیه ۲۴.
۴۶. سوره روم، آیه ۸.
۴۷. سوره سباء، آیه ۴۶.
۴۸. سوره حشر، آیه ۲۱.
۴۹. «تذیر» در لغت: اندیشیدن، بی‌جوبی حقیقت، حقیقت چیزی را جستن و فهمیدن، غور و بررسی کردن، و دقت و تأمل کردن است.
۵۰. سوره محمد(ص)، آیه ۲۴.
۵۱. سوره ص، آیه ۲۹.
۵۲. سوره بقره، آیه ۳۰.
۵۳. سوره حجر، آیه ۲۹، و سوره ص، آیه ۷۲.
۵۴. سوره بقره، آیه ۳۱ تا ۳۳.
۵۵. سوره ص، آیه ۲۶.
۵۶. سوره بقره، آیه ۲۴۶.
- ۵۷ و ۵۸ و ۵۹. سوره بقره، آیه ۲۴۷.
۶۰. سوره بقره، آیه ۲۵۰.
۶۱. سوره بقره، آیه ۱۲۴.
۶۲. سوره طلاق، آیه ۱.
۶۳. سوره بقره، آیه ۲۲۹.
۶۴. سوره کهف، آیه ۵۷.
۶۵. سوره لقمان، آیه ۱۳.
۶۶. سوره هود، آیه ۲۹.
۶۷. سوره یونس، آیه ۷۲.
۶۸. سوره هود، آیه ۵۱.
۶۹. سوره شعراء، آیه‌های ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۶۴ و ۱۸۰.
۷۰. سوره یس، آیه‌های ۲۰ و ۲۱.
۷۱. سوره ص، آیه ۸۶.
۷۲. سوره یوسف، آیه ۱۰۴.
۷۳. سوره انفاج، آیه ۹۰.
۷۴. سوره طوره، آیه ۴۰ و سوره قلم، آیه ۴۶.
۷۵. سوره شوری، آیه ۲۳.
۷۶. سوره مسد، آیه‌های ۱ تا ۳.
۷۷. سوره تحریم، آیه ۱.
۷۸. سوره تحریم، آیه ۳.
۷۹. سوره شوری، آیه ۲۳.
۸۰. سوره سباء، آیه ۴۷.
۸۱. مسند احمد بن حنبل: ج ۳، ص ۱۴، ۱۷، ۲۶ و ۵۹؛ و ج ۴، ص ۲۶۶ و ۳۷۱؛ و ج ۵، ص ۱۸۲ و ۱۸۹. صحیح مسلم: ج ۷، ص ۱۲۲. صحیح ترمذی: ج ۵، ص ۶۲۱. سنن دارمی: ج ۲، ص ۳۱۰. سنن بیهقی: ج ۲، ص ۱۴۸. مسندک حاکم نیشابوری: ج ۳، ص ۱۱۰ و ۵۳۳.
۸۲. سوره واقعه، آیه‌های ۷۷ تا ۸۰.
۸۳. سوره احزاب، آیه ۳۳.
۸۴. سوره احزاب، آیه‌های ۳۲ تا ۳۴.
۸۵. سوره واقعه، آیه ۷۹.
- ۸۶ و ۸۷. سوره احزاب، آیه ۳۳.
۸۸. سوره آل عمران، آیه ۵۹.
۸۹. در اینجا «ساء» را به دختران ترجمه کردیم زیرا:  
الف. پیامبر (ص) فردی از زنان و همسران خود را برای مباحله همراه نبرد و فقط در ازاء «سائنا» دختر گرامی خود فاطمه علیها السلام را به مباحله آورد.  
ب. در قرآن کریم نیز در مواردی از «ساء» دختران اراده شده است چنانکه در سوره بقره آیه ۴۹ و سوره ابراهیم آیه ۶ در مورد ابتلائی بنی اسرائیل که فرعون نوزاد پسر آنان را می‌کشست و نوزادان دختر را باقی می‌گذاشت می‌فرماید: «یذبحون ابناکم و یتحون نساءکم». پسران شما را سر می‌بریند و دختران شما را زنده نگه می‌داشتند.  
۹۰. سوره آل عمران، آیه ۶۱.